

## ساختار منسجم آغاز حکومت در شاهنامه فردوسی

فاطمه امامی\*

استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانش‌گاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۳۰

### چکیده

شاهنامه در عین تعدد و گستردگی منابع، به‌صورتی منظم و منسجم در یک کلّ یگانه و یک‌پارچه سروده شده است. انعکاس این انسجام و یک‌پارچگی را در پنجاه دوره حکومتی در کلّ اثر می‌توان مشاهده کرد. دوره‌های پادشاهی از ساختاری هم‌آهنگ و مشترک برخوردار است. محقق با این فرض که آغاز حکومت در شاهنامه دارای ساختاری یک‌پارچه و یک‌سان است به‌روش تحلیلی و تطبیقی به بررسی و تطبیق این دوره‌های پادشاهی پرداخته است. برآیند حاصل از پژوهش نشان می‌دهد که ساختار آغاز حکومت‌ها در شاهنامه از هشت الگوی مشترک پیروی می‌کند. سعی فردوسی در اثر پای‌بندی و استواری به این الگوهاست. گویا این شیوه برای بیان تفکر اصلی شاهنامه به‌صورت خط یا رشته‌ای در خلال اثر کشیده شده و موقعیت‌های مهم را به‌هم پیوند داده است. این الگوها عبارت‌اند از: ۱- بر تخت نشستن پادشاه؛ ۲- مجلس آراستن؛ ۳- سخن‌رانی کردن؛ ۴- منشور حکومت پادشاه؛ با نام یزدان آغاز کردن؛ ۵- فرّه ایزدی داشتن؛ ۶- آفرین خواندن بزرگان پادشاه را؛ ۷- مدت حکومت پادشاه.

### کلید واژه‌ها

فردوسی، شاهنامه، ساختار منسجم، آغاز حکومت.

## مقدمه

بررسی ویژگی‌های ساختار منسجم شاهنامه فردوسی از نظر ساختار کلان شعری، مبین آن است که این اثر بسیار دقیق سروده شده است. با توجه به این که فردوسی در شاهنامه با یک متن یک‌دست روبرو نبوده است و هر یک از پادشاهی‌های اثر از متنی ضبط شده که خود، ساختاری مستقل و مشخص دارد. قاطعانه باید گفت که این منابع متعدد و مستقل در یک ساختار منسجم بدست توانای فردوسی تبدیل شده است به متنی یک‌پارچه و دقیق که دارای ساختاری مشترک است. این ساختار در پنجاه دوره پادشاهی و حدود شصت‌هزار بیت رعایت شده و استقلال خود را حفظ کرده است. هدف از این پژوهش بررسی و تطبیق پنجاه دوره پادشاهی در شاهنامه و مشخص کردن ساختار منسجم و مشترکی است که در آغاز همه این پنجاه دوره حکومتی رعایت شده است.

منبع اصلی برای استفاده در این پژوهش شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق است اما در طول تحقیق از شاهنامه ژول مول و چاپ مسکو نیز بی‌بهره نمانده است. به‌منظور بدست آوردن الگوی ساختار منسجم در آغاز حکومت‌های شاهنامه، این اثر بررسی شد تا این که در آغاز هر حکومت به هشت الگو دست یافتیم که این الگوها در طول دوره حکومت‌ها در شاهنامه تکرار می‌شود و ساختار مشترک دارد. توجه و دقت به این الگوها نشان می‌دهد که فردوسی در خلق شاهنامه الگویی دقیق و حساب شده و از پیش تعیین شده در نظر داشته است. حال این سؤال‌ها پیش می‌آید که آیا این الگوها در متونی که بدست فردوسی رسیده، بوده و او در طول اثر سعی در حفظ و نگه‌داری آن الگو داشته است؟ (فردوسی در این تلاش بی‌وقفه بسیار موفق عمل کرده است.) یا این فردوسی است که این نظم و انسجام را بوجود آورده است؟ باید یادآور شد که هدف این پژوهش پاسخ دادن به این پرسش‌ها نیست. این پرسش‌ها می‌تواند موضوع پژوهش‌های بعدی باشد. پیش فرض ما این است که این نظم و انسجام ساخته دست فردوسی است. اما بررسی‌های حاصل از تحقیق نشان داد که پنجاه دوره حکومتی در شاهنامه از هفده الگو پیروی می‌کند که دو الگو قبلاً کامل بررسی شده است: یکی الگوی سر سلسله‌ها و دیگری جنگ‌هاست. در این پژوهش نگارنده به پانزده الگو دست یافت که مربوط به ساختار کل حکومت‌ها در شاهنامه است؛ اما به دلیل محدود بودن حجم مقالات علمی، در این پژوهش فقط به ذکر هشت الگو می‌پردازد که مربوط به آغاز حکومت در شاهنامه است. برای هر الگو، سه شاهد مثال بیان می‌شود. انتخاب این شاهد مثال‌ها کاملاً اتّفاقیست. این الگوها معمولاً شبیه به هم است و در بیش‌تر حکومت‌ها به یک‌شکل تکرار می‌شود. در ضمن برای تکراری نشدن ارجاعات و جلوگیری از افزایش حجم مقاله در

نسخه خالقی مطلق از آوردن ارجاعات کامل اجتناب شده است. الگوهای منسجم آغاز حکومت در شاهنامه نیز عبارت‌اند از: ۱- بر تخت نشستن پادشاه؛ ۲- مجلس آراستن؛ ۳- سخن‌رانی کردن پادشاه؛ ۴- با نام خدا آغاز کردن؛ ۵- فره ایزدی داشتن؛ ۶- منشور حکومت دادن؛ ۷- آفرین کردن حاضران پادشاه را؛ ۸- مدت حکومت.

با تحقق و بررسی ساختار حکومت در شاهنامه تا به امروز مقاله و کتابی دیده نشد که به ساختار حکومت در شاهنامه پرداخته باشد. اما گاهی بعضی از این الگوهای مستقل بررسی شده است؛ از جمله: مقاله «وصایای پادشاهان در شاهنامه» از ابراهیم قیصری که نگارنده کوشیده است با تحلیل گونه‌های مختلف خطابه‌ها و وصیت‌های شاهان، نیک‌اندیشی و آمادگی آنان را در خدمت به مردم نشان دهد. یا مقاله «منشور سلطنت و خطبه پادشاهان ایران باستان» از مریم محمدزاده که در آن نویسنده با تکیه به شاهنامه فردوسی و مطابقت آن با تاریخ طبری و غررالسیر به بررسی محتوا و محورهای اصلی این خطبه‌ها پرداخته است. اما در زمینه ساختار شاهنامه مقاله‌های دیگری یافت شد که عبارت‌اند از:

مقاله «ساختار فنی شاهنامه» از تیمور مالمیر است که در این مقاله نویسنده به شاهنامه در کلّ اثر توجه داشته است نه به ساختار حکومت و معتقد است «ساختار شاهنامه فردوسی محکم و استوار است، اما این استواری به منزله یک‌دست بودنش نیست» (مالمیر، ۱۳۹۱: ۲۰۲). «ساختار سیاسی شاهنامه فردوسی» از علی‌اصغر محمودی است که این پژوهش با تکیه بر ساختارشناسی سیاسی به بررسی قدرت هیأت حاکم و قدرت گاه پنهان و گاه آشکار طبقه محکوم می‌پردازد. نگارنده تحلیل را در دو سطح روساخت و ژرف‌ساخت در دوره اسطوره‌ای و تاریخی به انجام رسانده است. «ساختار حاکمیت در شاهنامه فردوسی» از سید محمدزمان دریاباری است. در مقاله به بررسی طبقات اجتماعی و هرم حاکمیت پرداخته شده است که شامل کاتوزیان و دین‌مردان‌اند که در آغاز فرمان‌بردار بی‌چون و چرای حکمران به‌شمار می‌آیند. اما نزدیک‌ترین مقاله به این تحقیق، «ساختارشناسی سر سلسله‌های پادشاهی در شاهنامه» از تیمور مالمیر و سعید امامی است که در آن نویسندگان به ساختار مشترکی در میان سر سلسله‌های پادشاهی‌های شاهنامه دست یافته‌اند. این الگوی مشترک تمام حکومت‌های شاهنامه است که دوران کودکی همه بنیان‌گذاران سلسله‌های پادشاهی در خارج از ایران گذاشته شده است و این فصل مشترک همه آنهاست. همان‌طور که مشاهده می‌شود این مقاله نیز تنها به کشف یک الگوی مشترک دست یافته است. درحالی که مقاله پیش‌رو در کل به پانزده الگوی مشترک در ساختار حکومت دست یافته است که هشت الگوی آن به ساختار آغاز حکومت‌ها می‌پردازد. کتاب‌هایی نیز چاپ شده است؛ مانند پژوهشی *عالمانه*

در ساختار شاهنامه از کورت هانریش هاترن<sup>۱</sup> با ترجمه کی کاوس جهان داری که محور اصلی این کتاب چگونگی رابطه فردوسی با مآخذ و الگوهای بیست که در نظم شاهنامه از آن سود جسته است. کتاب از رنگ گل تا رنج خار (شکل شناسی قصه‌های شاهنامه) از قدمعلی سرامی نیز همان‌طور که از عنوان آن مشخص است، نویسنده در این اثر مستقل به شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه پرداخته است.

با بررسی مقاله‌ها و کتاب‌های یاد شده به این نتیجه می‌رسیم که هیچ‌یک از این مقاله‌ها و کتاب‌ها، مستقل به ساختار منسجم آغاز حکومت در شاهنامه نپرداخته‌اند.

### بحث و بررسی

با توجه به این که منابع شاهنامه متعدد و محدوده جغرافیایی این منابع نیز گسترده است و مدت زمانی که منابع آن گرد آمده و مکتوب گشته بسیار طولانی است. بدین سبب این سؤال مطرح می‌شود که، آیا فردوسی در جمع‌آوری و انسجام این اثر موفق است یا خیر؟ یکی از محاسن فردوسی در شاهنامه امانت‌داری اوست که با حفظ جای‌گاه و امانت‌داری در اثر خود یک نوع نظم و ساختار منسجم بدست داده است. «در بسیاری از موارد بعضی قسمت‌های شاهنامه الحاقی تصور شده است و در متن چاپی نیامده یا به زیرنویس یا بخش ملحقات ب رده شده است. یا مصححان اصرار کرده‌اند که لازم است از متن حذف شود چون در زمره قطعات الحاقی است» (خالقی‌مطلق، ۱۳۷۲: ۱۲۷-۱۶۵). شاید بتوان با این الگوهای بدست آمده در ساختار منسجم شاهنامه بخشی از این مشکلات را حل کرد. دوست‌خواه معتقد است شاهنامه «دارای یک طرح بزرگ است که همه منظومه را به‌منزله کلّ یگانه و یک‌پارچه و اثری هنری که همه جزءهای آن از آغاز تا انجام، پیوندی ساختاری و اندام‌وار دارند در بر می‌گیرد» (دوست‌خواه، ۱۳۸۰: ۱۴۴) باید دید این ساختار اندام‌وار برای چه ایجاد شده؟ و چه هدفی را دنبال می‌کند؟ تا فهم و درک متن را آسان و هدف‌مند سازد، هم‌چنین با توجه به گذشت زمان زیاد از سرودن شاهنامه و دست‌خوش تغییرات قرار گرفتن متن، این احتمال وجود دارد که بیت‌ها و یا بخش‌هایی از شاهنامه از جای‌گاه اصلی خود خارج شده و در قسمت الحاقی قرار گرفته یا حتّا حذف شده باشد. شاید بتوان با بدست آوردن ساختار مشترک و منسجم در متن شاهنامه در حفظ متن سالم و دقیق و بیت‌های باقی مانده، مؤثر بود. یا حتّا شاید بتوان جای‌گاه اصلی بیت‌های جابجا شده را مشخص کرد و بیت‌های الحاقی را شناخت. به عبارتی بدست آوردن ساختاری منسجم به‌منزله همان رشته و بندبست که بیت‌های اصلی شاهنامه را به بند می‌کشد. در ادبیات، شکل‌شناسی عبارت است از تحقیق در ساختار آثار ادبی و

<sup>1</sup> Kurt Heinrich Hunzen

شناسایی اشکال و گونه‌های آن‌ها. هر نوع تقسیم‌بندی در ادبیات که بتواند آثار ادبی را بر اساس مشخصه‌هایی از یک‌دیگر ممتاز کند از مقوله شکل‌شناسی است. «در حقیقت شکل‌شناسی چیزی جز تجزیه ادبیات و تفکیک آثار ادبی از یک‌دیگر و سرانجام تقسیم یک اثر ادبی به اجزاء متشکله خویش نیست» (سرامی، ۱۳۷۳: ۴). ساختارگرایی یکی از روش‌هاییست که می‌تواند در فهم یا تحلیل شاهنامه، راه‌گشا باشد. از جمله مزایای این روش آن است که «صرفاً تحلیل می‌کند و ارزیابی کننده نیست ضمن آن که معنای آشکار را رد می‌کند و به جای آن، در پی جدا کردن برخی ژرف‌ساخت‌های درونی اثر است» (ایگلتون، ۱۳۸۰: ۱۳۲) و «ساختارگرایی به وسیع‌ترین مفهوم آن، روش جست‌وجو واقعیت، نه در اشیای منفرد، که در روابط میان آن‌هاست» (اسکولز، ۱۳۷۹: ۱۸). نگارنده بر آن است تا بر اساس نظریه ساختاری، اندام‌وار کلّ یگانه‌بخش، آغاز حکومت‌های شاهنامه را توجیه و تحلیل کند تا به درک دقیق ساختار آغاز حکومت در شاهنامه دست یابد. بررسی ساختار آغاز حکومت در شاهنامه به ما اجازه می‌دهد تا به درکی درست از کلّ ساختار شاهنامه برسیم. آنچه در این‌جا مورد نظر است تبیین کلیت ساختار شاهنامه و بیان ضرورت توجّه ساختاری به شاهنامه است تا بتوان از بسیاری از دست‌بردها جلوگیری کرد. ساختار شاهنامه در بخش حکومت‌ها محکم و استوار است و استواری آن به منزله یک‌دست بودنش است. برای شروع فهرستی از پادشاهان را می‌آوریم.

### ۱- حکومت‌ها و شاهان شاهنامه

شاهنامه، نامه شاهان ایران زمین و معاصرانشان است. در این اثر بزرگ از زندگی و مرگ پنجاه پادشاه ایران پیش از اسلام یعنی از ۱. کیومرث ۲. هوشنگ ۳. طهمورث ۴. جمشید ۵. ضحاک ۶. فریدون ۷. منوچهر ۸. نودر ۹. زوطهماسب ۱۰. زوگرشاسب ۱۱. کی‌قباد ۱۲. کاووس ۱۳. کی‌خسرو ۱۴. لهراسب ۱۵. گشتاسب ۱۶. بهمن اسفندیار ۱۷. همای ۱۸. داراب ۱۹. دارا ۲۰. اسکندر ۲۱. اردوان ۲۲. اردشیر بابکان ۲۳. شاپور اردشیر ۲۴. اورمزد شاپور ۲۵. بهرام اورمزد ۲۶. بهرام بهرام ۲۷. بهرام بهرامیان ۲۸. نرسی بهرام ۲۹. اورمزد نرسی ۳۰. شاپور ذوالاکتاف ۳۱. اردشیر نیکوکار ۳۲. شاپور سوم ۳۳. بهرام شاپور ۳۴. یزدگرد بزه‌گر ۳۵. بهرام گور ۳۶. یزدگرد بهرام ۳۷. هرمزد ۳۸. پیروز ۳۹. بلاش ۴۰. قباد ۴۱. انوشیروان ۴۲. هرمزد انوشیروان ۴۳. خسرو پرویز ۴۴. شیرویه ۴۵. اردشیر شیروی ۴۶. فرابین ۴۷. پوران‌دخت ۴۸. آزرمدخت. ۴۹. فرخ‌زاد ۵۰. یزدگرد سخن به میان آمده است که به‌غیر از همای و پوران‌دخت و آزرمدخت همه از مردان‌اند.

<sup>1</sup> Eagleton

<sup>2</sup> Scholes

## ۲- ساختار کلی آغاز حکومت‌ها در پنجاه دوره پادشاهی

قبل از بیان الگوی آغاز حکومت‌ها در شاهنامه به یادآوری دو الگو می‌پردازیم که قبلاً در مقاله و کتاب دیگر به آن‌ها اشاره شده است: اول الگوی سرسلسله‌های شاهنامه و آن این که «تمام پادشاهان بنیان‌گذار سلسله‌های شاهنامه در کودکی از خانه و موطن اصلی خود دور می‌افتند و پس از بلوغ، دوباره پس از طیّ ماجراهایی به سرزمین اصلی خود بر می‌گردند و به پادشاهی می‌رسند» (مالمیر، ۱۳۹۱: ۹۱).

مالمیر در مقاله خود آورده است که؛ فریدون اولین پادشاهی است که از وطن دور می‌افتد، و قباد دومین پادشاهی است که از البرز کوه می‌آید؛ اسکندر به عنوان یک پادشاه ایرانی شناخته شده، و به کشور خود باز می‌گردد. اردشیر نیز پس از شکست دادن اردوان صاحب تاج و تخت ایران می‌شود. این مبحث را می‌توان به عنوان یک الگو در آغاز این پژوهش قرار داد.

مورد دوم الگوی جنگ است که در همهٔ حکومت‌ها وجود دارد این الگو در بعضی حکومت‌ها چندین بار تکرار می‌شود. الگوی جنگ را نیز قدمعلی سرامی در کتاب *از رنگ گل تا رنج خار* کامل بررسی کرده است. وی معتقد است «جنگ‌های شاهنامه، همه جوهری دینی دارند. جنگ در حماسه ملی ما با پیکار کیومرث و طهمورث با اهریمن به فرمان خداوند آغاز می‌شود و رفته‌رفته رنگ می‌بازد تا در عهد لهراسب و گشتاسب با جنگ‌هایی که میان این دو پادشاه با ارجاسب تورانی بر سر اشاعه دین زردشت وقوع می‌یابد، دیگر بار جنبه دینی محض پیدا می‌کند. پس از این کیفیت دینی ایدئولوژیک آن تخفیف می‌پذیرد تا در عهد یزدگرد با جنگ‌های سرداران این پادشاه با سعد و قاص بر سر اشاعه آیین اسلام به اوج خود می‌رسد» (سرامی، ۱۳۷۳: ۴۳۱).

در ضمن فردوسی در آغاز یازده حکومت، به بیان یک مقدمه می‌پردازد؛ به این معنی که در آغاز این یازده حکومت، بیت‌های متغیر با موضوعات متفاوت می‌آورد. اما در سی و نه پادشاهی این الگو دیده نمی‌شود. اگر بخواهیم این الگو را بیان کنیم این گونه خواهد بود که: از پادشاهی کیومرث تا کی قباد دوره‌های پادشاهی بدون هیچ مقدمه آغاز می‌شود. اما در آغاز پادشاهی کی‌کاووس فردوسی در ده بیت از رابطهٔ پدر و پسر می‌گوید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۲). در آغاز پادشاهی کی‌خسرو در پانزده بیت از ناپایداری جهان می‌گوید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۳). در آغاز پادشاهی لهراسب در یازده بیت از پیری و تأثیر نبید می‌گوید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۴). در پادشاهی داراب در شش بیت به مدح محمود می‌پردازد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۵). در آغاز دورهٔ اشکانیان شصت بیت می‌آورد که در آغاز آن از سپهر می‌نالد. در ۲۲ بیت (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۳-۱۳۴) به مدح سلطان محمود می‌پردازد. در ۳۸ بیت (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۵-۱۳۸) قبل از بیان پادشاهی شاپور در بیست و نه بیت ستایش

خداوند و نعت پیغمبر و مدح پادشاه است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/ ۲۴۱-۲۴۳) تا پادشاهی بهرام گور که در هفت بیت فردوسی در ابیاتی جان‌سوز از فقر می‌نالند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/ ۴۱۵-۴۱۶). در آغاز پادشاهی نوشین‌روان در چهارده بیت از پیری و ناتوانی می‌گوید. در آغاز پادشاهی هرمزد نوشین‌روان از فراق معشوق می‌گوید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/ ۸۷-۸۸) و بالاخره در آغاز پادشاهی یزدگرد از ناپایداری جهان و مرگ سخن می‌راند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۸/ ۴۰۹-۴۱۰). شاید بتوان تفکر فردوسی را در آغاز این مقدمه‌ها ناپایداری جهان و در پایان آن نیز ناپایداری جهان و مرگ دانست. آیا تفکر محوری فردوسی در این اثر دل‌نابستن به دنیا نیست؟

حال با آوردن این مقدمه به بیان هشت‌الگویی می‌پردازیم که از آغاز حکومت‌های شاهنامه بدست آمده و به این اثر انسجام بخشیده است. بیش‌تر این الگوها در هر پنجاه دوره پادشاهی رعایت شده اما مواردی وجود دارد که فقط در چهل یا سی پادشاهی رعایت شده است؛ برای پرهیز از اطاله کلام و افزایش حجم مقاله، از الگوی هر ساختار سه مورد ذکر شده و ارجاع به سایر نمونه‌ها در متن شاهنامه است. باید یادآور شد که این پنجاه دوره پادشاهی در نسخه خالقی مطلق چهل‌ونه دوره پادشاهیست و این الگوها با توجه به متن خالقی مطلق بررسی شده است. اما پادشاهی کوچک زوگرشاسب را که در کلان پادشاهی زوطهماسب قرار دارد به عنوان یک دوره حکومتی مستقل در نظر خواهیم گرفت.

## ۲-۱- الگوی اول: بر تخت نشستن پادشاه

تاج‌گذاری پادشاهان در شاهنامه آیین‌های خاص خود را دارد. در طول این پنجاه دوره پادشاهی فردوسی طبق ساختاری منسجم به شیوه تاج‌گذاری پادشاهان اشاره می‌کند. در آن به نحوه جلوس پادشاهان، این که خود تاج بر سر می‌گذارند یا پادشاه قبل تاج بر سر آنان می‌گذارد. به نوع تاجی که بر سر می‌گذارند و یا چگونگی بر تخت نشستن، می‌پردازد. قسمت اساطیری شاهنامه به پادشاهی کیومرث، هوشنگ، جمشید و ضحاک و تمام قسمت تاریخی به شیوه پادشاهی در زمان باستان تا حمله اعراب و شکست یزدگرد اختصاص دارد. با نتایجی که از بررسی بر تخت نشستن پادشاهان در شاهنامه بدست آمد، مشخص شد برای پادشاهان بزرگ که اهمیت بیش‌تری داشتند دو مرتبه از تاج‌گذاری و بر تخت نشستن یاد می‌کند؛ یک مرتبه در پایان حکومت پادشاه قبل و یک مرتبه در آغاز حکومت آن پادشاه. از آن جمله: پادشاهی منوچهر، کی‌قباد، لهراسب، اسکندر، یزدگرد بزه‌کار، بهرام گور، قباد است که در شاهنامه دو مرتبه از بر تخت نشستن آنان یاد می‌شود. از شاپورد و الاکتاف براساس یک قرارداد موبد بر تخت می‌نشینند تا شاپور به سن قانونی برسد، نوشین‌روان، هرمزد، خسرو پرویز نیز دو مرتبه تاج‌گذاری می‌کنند. در کل شصت و دو مرتبه از تاج‌گذاری و بر تخت نشستن سخن می‌رود. همه پادشاهان

در شاهنامه بر تخت می‌نشینند و تاج بر سر می‌گذارند اما دلیل این که به جای پنجاه مرتبه تاج‌گذاری ما شصت و دو مرتبه از تاج‌گذاری و بر تخت نشستن یاد می‌کنیم این است که پادشاهان یاد شده دو مرتبه بر تخت می‌نشینند و در آن پادشاهی‌های بسیار کوتاه دیده می‌شود که در میان یک کلان پادشاهی قرار دارد. از جمله در پایان پادشاهی فریدون، منوچهر تاج کیان بر سر می‌نهد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۵۷). بعد از مرگ پدر بزرگ یک هفته عزاداری می‌کند روز هشتم برای بار دوم تاج کیانی بر سر می‌گذارد (همان: ۱/۱۶۱). لهراسب نیز دوبار تاج بر سر می‌نهد یک مرتبه در پایان پادشاهی کی خسرو (همان: ۴/۳۷۳)، یک مرتبه نیز در آغاز پادشاهی خود (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۴). اسکندر در پایان پادشاهی دارا تاج بر سر می‌نهد (همان: ۵/۵۶۵). در آغاز حکومت خود نیز بر تخت می‌نشیند (همان: ۳/۱۶). در زمان پادشاهی شاپور ذوالاکتاف موبدی بر تخت می‌نشیند تا شاپور به سن قانونی برسد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/۲۹۱). برای بار دوم شاپور تاج بر سر می‌نهد (همان: ۶/۲۹۳). از بر تخت نشستن یزدگرد بزه‌گر سه مرتبه یاد می‌شود: یک مرتبه وقتی که کلاه برادر را بر سر می‌نهد (همان: ۶/۳۵۷). برای بار دوم انجمن تاج عاج بر سر او می‌گذارند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۳۶۱) و بالاخره خود بر تخت می‌نشیند و تاج بر سر می‌نهد (همان: ۱۶/۳۶۶). پادشاهی قباد با یک خیانت روبرو می‌شود. بنابر این یک مرتبه در آغاز حکومت بر تخت می‌نشیند (همان: ۱۷/۵۱) و برای مرتبهٔ دوم بعد از پادشاهی جاماسب برادر قباد که یک سال به طول می‌انجامد، گناه بزرگان را می‌بخشد و بر تخت پادشاهی می‌نشیند (همان: ۱۷/۶۳). کسری در زمان پادشاهی قباد برگاه نو می‌نشیند (همان: ۱۷/۸۳) و برای بار دوم بر تخت عاج می‌نشیند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۷/۸۸). اما پادشاهی هرمزد، ظاهراً فردوسی از پادشاهی هرمزد بی‌اطلاع بوده است و از پیر جهان دیده‌ای به نام ماخ می‌خواهد تا بر تخت نشستن او را بیان کند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۷/۴۶۶) یک مرتبه هم بعد از نشستن بهرام چوبینه بر تخت شاهنشاهی مردم عراق او را بر تخت می‌نشانند (همان: ۱۷/۶۰۴).

## ۲-۱-۱-۱-۲- شواهدی از تاج‌گذاری و بر تخت نشستن پادشاهان

### ۲-۱-۱-۱-۲-۱- پادشاهی و تاج‌گذاری و به جای نیا نشستن هوشنگ

جهان‌دار هوشنگ با رای و داد  
به جای نیا تاج بر سر نهاد  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۹)

### ۲-۱-۱-۲-۲- پادشاهی و تاج شاهنشاهی آراستن فریدون

به رسم کیان‌گاه و تخت مهی  
بیاراست با تاج شاهنشاهی  
به روز خجسته سر مهرماه  
به سر بر نهاد آن کیانی کلاه  
(همان: ۱/۸۹)

### ۲-۱-۱-۲-۳- پادشاهی منوچهر

فردوسی برای منوچهر دو مرتبه از تاج نهادن و بر تخت نشستن سخن می‌گوید: یک



مرتبۀ در پایان حکومت فریدون و یک مرتبۀ در آغاز حکومت منوچهر:  
 منوچهر بنهاد تاج کیان به ژنار خونین بیستش میان  
 مرتبۀ دوم: به هشتم بیامد منوچهر شاه به سر بر نهاد آن کیانی کلاه  
 (همان: ۱۶۱/۱)  
 این الگو ادامه پیدا می‌کند تا آخرین پادشاهی؛ یعنی پادشاهی یزدگرد که بر تخت  
 می‌نشیند و کلاه بزرگی بر سر می‌نهد:  
 چو بر خسروی گاه بنشست شاد کلاه بزرگی به سر بر نهاد  
 (همان: ۴۱۰/۸)

## ۲-۲- الگوی دوم: مجلس آراستن

دومین الگویی که در شاهنامه تکرار می‌شود در آداب جلوس است و در آن پادشاه  
 به محض نشستن بر تخت، گروهی از بزرگان را فرا می‌خواند تا منشور حکومت خود را در  
 حضور آنان مطرح کند. در نوزده مورد پادشاهان، انجمن دارند. این انجمن می‌تواند با ذکر  
 کلمۀ انجمن شکل بگیرد و در مواردی بدون ذکر کلمۀ انجمن که در این موارد همۀ  
 شرایط حاکی از این است که انجمن وجود داشته است. گروهی که دعوت می‌شوند  
 متشکل است از: موبدان، نامداران، بخردان و بزرگان، سال‌آزموده ردان، مهتران و ایرانیان.  
 اما مهم‌ترین گروه در این میان موبدان و بخردان هستند که بیش‌ترین بسامد را در این  
 الگو به خود اختصاص می‌دهند [۱].

### ۲-۲-۱- شواهدی از مجلس آراستن پادشاهان

#### ۲-۲-۱-۱- مجلس آراستن طهمورث

وی در آغاز حکومت خود همه موبدان را می‌خواند:  
 همه موبدان را ز لشکر بخواند به چربی چه مایه سخن‌ها براند  
 (همان: ۳/۱)

#### ۲-۲-۱-۲- مجلس آراستن کی‌قباد

او در آغاز پادشاهی خود همه نامداران را انجمن می‌کند:  
 همه نامداران شدند انجمن چو دستان و چو قارن رزم زن  
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۳۴۵)

#### ۲-۲-۱-۳- مجلس آراستن بهمن

بهمن نیز از بخردان انجمن می‌سازد:  
 یکی انجمن ساخت از بخردان بزرگان و سال‌آزموده ردان  
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۴۷۱)

#### ۲-۳- الگوی سوم: سخن‌رانی

سومین الگو در شاهنامه سخن‌رانی است. معمولاً پادشاهان بعد از انجمن‌کردن

موبدان و بزرگان برای آن‌ها سخن می‌گفتند. در مواردی بدون این که مجلسی برپا بشود یا حداقل سخنی از آن به میان بیاید، پادشاه شروع به سخنرانی می‌کند. سی و شش پادشاه به محض نشستن بر تخت، سخنرانی می‌کنند. بیست و دو پادشاه با لفظ «چنین گفت» سخن خود را شروع می‌کنند و چهار پادشاه با کلمات «منم گفت» آغاز سخن می‌کنند. نرسی با کلمه «بدانید» از کردگار جهان یاد می‌کند. پسرش اورمزد با «آفرین کردگار» سخنش را آغاز می‌کند. کلمات «مژده دادن و چنین پاسخ دادن و گفت و همی گفت» نیز دیده شد و تنها در یک مورد اردشیر بابکان با «چنین یادکردن» آغاز سخن می‌کند [۲].

### ۲-۳-۱- شواهدی از الگوی سخنرانی

#### ۲-۳-۱-۱- سخنرانی هوشنگ

اولین پادشاهی که در آغاز پادشاهی سخن می‌گوید، هوشنگ است:  
چو بنشست بر جای‌گاه مهی      چنین گفت بر تخت شاهنشهی  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۲۹)

#### ۲-۳-۱-۲- سخنرانی منوچهر

منم گفت بر تخت، گردان سپهر      همم خشم و جنگ است و هم داد و مهر  
(همان: ۱/ ۱۶۱)

#### ۲-۳-۱-۳- سخنرانی لهراسب

چنین گفت کز داور داد و پاک      بر اومید باشید و با ترس و باک  
(همان: ۴/۵)

### ۲-۴- الگوی چهارم: منشور حکومت

پادشاهان ایران باستان در هنگام تاج‌گذاری سخنرانی می‌کردند، اصل این سخنرانی‌ها در دست نیست اما فردوسی خلاصه یا بخش‌هایی از آن‌ها را در شاهنامه می‌آورد و می‌توان عناصر تشکیل دهنده آن‌ها را تعیین کرد. برخی از این الگوها و برنامه‌ها را فردوسی ضمن بیان منشور سلطنت پادشاهان در هنگام نشستن بر تخت و تاج‌گذاری پادشاهان بزرگی هم‌چون اردشیر بابکان، انوشیروان و یزدگرد سوم در اختیار ما قرار داده است. «این‌گونه سخنان در شاهنامه گاه دور و دراز است چون سخنان کسری به هنگام تاج‌گذاری که در کل پنجاه و دو بیت بدان اختصاص یافته است. گاه نیز موجز و مختصر است چون سخن یزدگرد سوم به هنگام بر تخت نشستن» (سرامی، ۱۳۷۸: ۲۷۹).

در شاهنامه، پادشاهی که تاج بر سر می‌گذارد وارد انجمنی متشکل از بزرگان، موبدان و خردمندان می‌شود و منشوری می‌خواند که در آن اصول حکومت و روش جهان‌داری خود را بیان می‌دارد، آن‌گاه حاضران به او تبریک می‌گویند. این منشورها مضامین متعدّد دارد که در بخش‌های مختلف شاهنامه در دوران اساطیری، پهلوانی و تاریخی باهم شباهت

دارد. مضامین و محتوای خطبه‌ها نیز باهم شباهت‌هایی دارد، گاهی منشور حکومت بسیار طولانیست و در برخی موارد بسیار کوتاه است یا اصلاً منشورنامه‌ای وجود ندارد. فردوسی در شاهنامه از همان آغاز حکومت پادشاهان، اولین حرکت پادشاه را پس از نشستن بر تخت شاهی، بیان منشور حکومت برای درباریان و سپاهیان می‌آورد. در پادشاهان اساطیری این منشور نامه‌ها از اهمیت کمتری برخوردار بوده است. کیومرث به‌عنوان اولین پادشاه، منشورنامه ندارد که شاید حاکی از بی‌تجربگی اوست، ضحاک توجهی به بیان منشور حکومت ندارد؛ بنابر این در طول حکومت خود ظالم می‌شود و به مردم ظلم می‌کند. او برنامه‌ای پیش‌بینی شده برای حکومت خود ندارد.

سی و شش پادشاه در سخنرانی به بیان اهداف خود می‌پردازند و برای حکومت خود منشورنامه‌ای می‌آورند. این الگو بسیار پیچیده است اما از نظر موضوع در بیش‌تر موارد یکی از مهم‌ترین اهداف پادشاه «داد و دهش» است. نوذر نیز از پادشاهانی است که منشوری ندارد و بدون وقفه ظالم می‌شود. اما پادشاهانی چون هوشنگ و... هستند [۳] که در آغاز حکومت، منشور خود را صریح می‌آورند و اهداف خود را در طول حکومت یاد می‌کنند.

#### ۲-۴-۱- شواهدی از حکومت

##### ۲-۴-۱-۱- منشور حکومت طهمورث

سه بیت که کاملاً اهداف او را در حکومت نشان می‌دهد:

جهان از بدی‌ها بشویم به رای	پس آن‌گه کنم در گئی گرد پای
ز هر جای کومه کنم دست دیو	که من بود خواهم جهان را خدیو
هر آن چیز کاندر جهان سودمند	کنم آشکارا، گشایم ز بند

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۳۵)

##### ۲-۴-۱-۲- منشور حکومت جمشید

جمشید در یک بیت از اهداف آینده خود یاد می‌کند:

بدان را ز بد دست کومه کنم	روان را سوی روشنی ره کنم
---------------------------	--------------------------

(همان: ۱/ ۴۰)

##### ۲-۴-۱-۳- منشور حکومت منوچهر

منشور حکومت منوچهر یک بیت است:

چو دیهیم شاهی به سر بر نهاد	جهان را سراسر همه مژده داد
به داد و دهش و به مردانگی	به نیکی و پاکی و فرزاندگی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۱۶۱)

##### ۲-۵- الگوی پنجم: با نام یزدان آغاز کردن

بیست و چهار پادشاه در هر سه دوره، سخن خود را با نام و یاد یزدان آغاز می‌کنند [۴] و حکومت خود را فره ایزدی می‌دانند؛ از جمله: پادشاهان دوران اساطیری که حکومت

خود را فرّه ایزدی و پادشاه را نمایندهٔ یزدان بر روی زمین دانسته‌اند؛ از این رو، در آغاز سخنرانی تاج‌گذاری، پادشاهی خود را مؤید به تأیید الهی و فرّه ایزدی می‌دانند، چنان که جمشید در سخنرانی خود به این موضوع اشاره می‌کند:

مَم گفَت با فرّه ایزدی      هَمَم شهریارِی و هم موبدی  
(همان: ۴۱/۱)

فرمان‌روایان دوران پهلوانی از قبیل منوچهر و گشتاسب، همانند پادشاهان دوران اساطیری در آغاز سخنرانی خود، به داشتن فرّه ایزدی تأکید و سلطنت خود را هدیهٔ الهی معرفی می‌کنند. منوچهر می‌گوید:

هَمَم دین و هم فرّه ایزدیست      هَمَم بخت نیکی و هم بخردیست  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۶۱)

همانند پادشاهان دوران پهلوانی، پادشاهان دوره تاریخی نیز، در آغاز سخنرانی خود، به حمد و ستایش یزدان می‌پردازند، در شاهنامه زمانی که نرسی بن بهرام به‌عنوان پادشاه ایران تاج بر سر می‌گذارد، سپاس‌گزار پروردگاری می‌شود که لطف و رحمت خود را نصیب او کرده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۸۱/۶). اسکندر نیز جهان آفرین را سپاس می‌دارد و می‌گوید:

که پیروزگر در جهان ایزد است      جهان‌دار کز وی نترسد بد است  
(همان: ۳۲/۱)

## ۲-۵-۱- هوشنگ

به فرمان یزدان پیروزگر      به داد و دهش تنگ بستش کمر  
(همان: ۲۹/۱)

## ۲-۵-۲- اورمزد

چو یزدان نیکی‌دهش نیگوی      به ما داد و تاج سر خسروی  
(همان: ۲۵۵/۶)

## ۲-۵-۳- اردشیر بابکان

چو خشنود باشد جهان‌دار پاک      ندارد دریغ از من این تیره خاک  
(همان: ۱۹۳/۶)

## ۲-۶- الگوی ششم: فرّه ایزدی داشتن

مقالات زیادی درباره فرّه نوشته شده است و در تعریف فرّ فراوان سخن گفته‌اند؛ از جمله پورداود معتقد است: «خورنگه در اوستا به معنی خلاصه و زیده آتش است که معادل فارسی این واژه خره یا فره است» (پورداود، ۱۳۷۷: ۵۱۰/۱). در کتاب کارنامه / اردشیر بابکان آمده است که «فرّ، فرّه، خره یا خوارنه شکوه و اقبال و درخشش و بزرگی است» (اردشیر بابکان، ۱۳۶۹، ۷۵) که به دارنده خود نیز این ویژگی‌ها را اعطا می‌کند.

در اوستا از دو «فرّ» یاد شده است: فرّ کیانی و فرّ ایرانی، فرّ یا فرّه ایزدی یکی از کهن‌ترین و پرآوازه‌ترین بن‌مایه‌های فرهنگی و باورشناختی در ایران باستان، و در

جهان‌بینی زردشتیست. هم‌چنین فره ایزدی یکی از ارکان مهم آیین پادشاهیست و لازمه قدرت و فرمان‌روایی فره، فروغ یا نیرویی مینوی و ایزدیست که هرکس از آن برخوردار گردد، به سروری و نیک‌بختی دست خواهد یافت. فره رابطه جهان انسان و جهان خدایان را می‌نمایاند. فره در شاهنامه و متون اساطیری، مظاهری مختلف دارد ولی صفتی تغییرناپذیر در آن هست که می‌توان آن را پدیده‌ای خدایی دانست که گاهی به‌صورت نور از چهره پادشاهان می‌تابد. به باور ایرانیان هر شهریار تا زمانی که فره ایزدی با اوست در کام‌گاری و شکوه می‌تواند فرمان براند. از فره ایزدی در داستان اردشیر تصویری روشن بدست آمده و آن همان میش‌بخت است که در پی اردشیر و گلنار به‌هنگام گریز آنان از دربار اردوان به پارس، تازان است.

اما اگر فره از شهریار بگسلد هم او گرفتار می‌شود هم ایران و ایرانی. نخستین شاهی که فره ایزدی از او دور می‌شود جمشید است. جمشید چون در برابر خداوند، سخنانی از برتری خود می‌گوید، فره از او دور می‌شود و حکومتش به دست ضحاک تازی زوال می‌پذیرد. در پادشاهی نوذر نیز سخن از دور شدن فره ایزدی از این پادشاه بیدادگر به میان می‌آید اما ظاهراً اندرزه‌های زال زمینه بازگشت آن را فراهم می‌آورد. در پایان پادشاهی گشتاسب، پس از کشته‌شدن اسفندیار با نیرنگ وی بدست رستم، پشوتن، برادر شاه سخن از دور شدن فره ایزدی از او به میان می‌آورد.

بیش‌تر پادشاهان در شاهنامه دارای فره ایزدی هستند و معمولاً در آغاز حکومت یا در زمان کودکی یا در بدو تولد فره به آن‌ها داده شده است و گروهی نیز در آغاز حکومت این فره به آنها داده می‌شود: ۱- کیومرث (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۲۲)؛ ۲- هوشنگ (همان: ۱/ ۳۱)؛ ۳- طهمورث (همان: ۱/ ۳۶)؛ ۴- جمشید (همان: ۱/ ۴۱) که فره یزدان از او بگشت (همان: ۱/ ۴۵)، ضحاک نمی‌تواند فره داشته باشد؛ چون ایرانی نیست. ۵- فریدون (همان: ۱/ ۶۲)؛ ۶- منوچهر (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۱۶۱ و ۲۷۹)؛ نوذر (در آغاز پادشاهی ظالم می‌شود و فره از او دور می‌گردد)، زو طهماسب، برای او نیز به ذکر نژاد فریدون بودن بسنده شده است. اما یک بیت در پانوشت صفحه ۳۳۴ به فره اشاره شده است. ۷- کی‌قباد (همان: ۱/ ۳۳۸)، کاوس هم نمی‌تواند فره ایزدی داشته باشد و در شاهنامه از فره وی یاد نشده است؛ ۸- کی‌خسرو، به فره به فریدون می‌ماند و فره شهرپاری بدو تازه می‌شود (همان: ۱۲/ ۳۶۶)؛ ۹- لهراسب، پادشاهی که کی‌خسرو او را سزاوار شاهی می‌داند و دارای فره است (همان: ۱۴/ ۳۶۰)؛ لهراسب نیز، نگارنده چرخ‌گردنده را فزاینده فره بنده می‌داند (همان: ۵/ ۴)؛ ۱۰- گشتاسب، فره پدر دارد (همان: ۵/ ۷۷)؛ برای بهمن نمی‌توان فر قائل شد. برای همای هم نامی از فره نیست. برای داراب نیز یادی از فره نشده است. ۱۱- دارا کودکی با فره و یال است. (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/ ۵۲۵)؛ ۱۲- اسکندر دارای فره و فرهنگ است (همان: ۵/ ۵۳۶)؛ دارا سخن گفتن و فره و بالای او را دید،

سخن گفتن و فرّ و بالای او هم چون دارا بود (همان: ۵۳۶/۵)؛ اردشیر جهان را زنده از بخت و رنج خود می‌داند (همان: ۱۹۳/۶)؛ ولی از فرّ سخنی به میان نمی‌آید؛ ۱۳- شاپور، شاه وش بود با فرّ و یال (همان: ۱۹۸/۶) که در هنگام مرگ «پراکنده شد فرّ و اورنگ شاه» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۶: ۲۴۹)؛ ۱۴- بهرام اورمزد، به فرزند خود می‌گوید: «به راه پدر باش و آیین اوی / پ دیدار کن فرّ و دین اوی» (همان: ۲۷۱/۶ پانویشت)؛ ۱۵- بهرام بهرامیان، درباره خود می‌گوید: «همه فرّ دین من» (همان: ۲۷۵/۶ پانویشت)؛ ۱۶- اورمزد بزرگ، نرسی درباره اورمزد می‌گوید: هم بخت داری و با فرّ و یال هستی (همان: ۲۸۲/۶)؛ پیروز فرّهی را از کردگار می‌داند (همان: ۲۸۵/۶)؛ ۱۷- شاپور ذوالاکتاف، «تو گفستی همه فرّ ایزدبست» (همان: ۲۸۷/۶) بازگشت فرّ شاپور، «که پیدا شد آن فرّ شاپور شاه» (همان: ۳۱۵/۶)؛ ۱۸- بهرام گور، شاه او را با آن فرّ و شاخ و آن گرده گاه می‌بیند (همان: ۳۷۹/۶)؛ بهرام نیز «همی جست از آن بخت با فرّهی» (همان: ۴۱۱/۶ پانویشت) «که با فرّ و برز است و با مهر و داد» (همان: ۴۱۹/۶). زمانی که پادشاه آن قدر که باید خوب نیست، فردوسی هم فرّ داشتن پادشاه را به صورت مبهم و در جمله‌ها و بیت‌های مبهم می‌آورد. برای لهراسب هم فرّ به طور قطع یاد نشده است. فرّ بهمن به صورت واضح دیده نشد.

## ۲-۶-۱- شواهدی از فرّ داشتن در شاهنامه

### ۲-۶-۱-۱- پادشاهی کیومرث

کیومرث به علت داشتن فرّ مورد ستایش جانوران از دد و دام و انسان بود، که همه پیش او سجده می‌کردند:

دد و دام هر جانور کش بدید	ز گیتی به نزدیک او بگروید
دوتا می‌شدندی بر تخت اوی	از آن برشده فرّ بخت اوی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱: ۲۲)

### ۲-۶-۱-۲- پادشاهی جمشید

جمشید فرزند طهمورث از بزرگان و شاهان ایران شهر در شاهنامه است که با شکوه ایزدی به پادشاهی برگزیده شده است:

منم گف با فرّ ایزدی	همم شهریاری و هم موبدی
---------------------	------------------------

(همان: ۴۱/۱)

زمانی که جمشید تاج بر سر می‌گذارد، دیو و مرغ و پری به پرستش و فرمان‌برداری او را گردن می‌نهند و بنده می‌شوند:

کمر بسته با فرّ شاهنشهی	جهان گشته سرتاسر او را رهی
زمانه برآسوده از داوری	به فرمان او دیو و مرغ و پری

(همان: ۴۱/۱)

## ۲-۶-۱-۳- پادشاهی منوچهر

هَمَم دین و هم فره ایزدی  
هَمَم بخت نیکی و دست بدی  
(همان: ۱/ ۱۶۱)

فرّه ایزدی از نوذر دور می‌شود:

نگردد همی بر ره بخردی  
ازو دور شد فره ایزدی  
(همان: ۱/ ۲۸۷)

**۲-۷- الگوی هفتم: آفرین خواندن یا تأیید بزرگان بعد از منشور خواندن پادشاه**  
یکی دیگر از الگوهای که در حکومت‌های شاهنامه تکرار می‌شود، آفرین خوانیست [۵] که از سوی بزرگان پس از پایان گرفتن سخن پادشاه انجام می‌پذیرد. در هفده دوره پادشاهی پس از پایان سخن‌رانی پادشاه، بزرگان بر پادشاه آفرین می‌خوانند. در یازده مورد، آفرین می‌خوانند؛ یعنی از کلمه آفرین خواندن یاد می‌کنند اما بعد از سخنان اردشیر، شنوندگان از گفتارش آرام می‌یابند و بعد از سخنان هرمزد نوشین‌روان، شنوندگان در اندیشه فرو می‌روند و در چهار مورد مخاطبان، از خدا یاد می‌کنند. گاه جای این‌گونه از گفتار پس از سخنان نخستین شاه خالی است چنان‌که پس از بیان سخنان هرمزد، فردوسی از آفرین‌خوانی بزرگان یاد نمی‌کند و به جای آن هراس آنان را از گفتار شاه بیان می‌دارد:

چو بشنید گفتار او انجمن  
پراندیشه گشتند زان تن به تن  
سر گنج‌داران پراز بیم گشت  
ستمکاره را دل به دونیم گشت

(همان: ۸/ ۳۱۸)

گاه تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کند که بزرگان در پاسخ شاه بر او آفرین خوانند، بی‌آن‌که به بازگو کردن سخن آنان بپردازد؛ چنان‌که در مقدمه پادشاهی لهراسب، پس از پرداختن از سخنان پادشاه می‌خوانیم:

مهان جهان آفرین خواندند  
وُرا شهریار زمین خواندند  
(همان: ۵/ ۹)

اما گاهی نیز فردوسی متن آفرین‌خوانی بزرگان و حتّاً آفرین‌خوانی جهان پهلوان را خطاب به شاه بازگو می‌کند. چنان‌که پس از سخنان منوچهر شاه هنگام بر تخت نشستن می‌خوانیم:

همه پهلوانان پاکیزه دین  
جهان پهلوان سام بر پای خاست  
منوچهر را خواندند آفرین...  
چنین گفت کای خسرو داد، راست  
(همان: ۱/ ۱۶۱)

و گاه آفرین بزرگان مقدم بر سخن شاه می‌آید. چنان‌که در پادشاهی شیروی چنین است:

چو شیروی بنشست بر تخت ناز  
به سر برنهاد آن کیی تاج آز

برفتند گوینده ایرانیان

برو خواندند آفرین کیان  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸/۳۲۳)

## ۲-۷-۱- شواهدی از آفرین خواندن بزرگان

### ۲-۷-۱-۱- پادشاهی شاپور

مهان و کهان پاک برخاستند  
به شاپور بر آفرین خواندند  
زبان‌ها به خوبی بیاراستند  
زیرجد به تاجش برافشاندند  
(همان: ۲۴۵/۶)

### ۲-۷-۱-۲- پادشاهی شاپور شاپور

بگفت این و از پیش برخاستند  
ز یزدان برو آفرین خواستند  
(همان: ۳۵۰/۱۶)

### ۲-۷-۱-۳- پادشاهی لهراسب

مهان جهان آفرین خواندند  
وُرا شهریار زمین خواندند  
(همان: ۵/۵)

## ۲-۸-۱- الگوی هشتم: مدّت حکومت پادشاهان

فردوسی در *شاهنامه* چهل‌ونه مرتبه از مدّت حکومت هر یک از پادشاهان یاد می‌کند؛ یعنی مدّت حکومت هر پادشاه را در یک بیت می‌آورد؛ برای نمونه: کیومرث سی‌سال حکومت می‌کند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۲) البته باید یادآور شد که چند مورد آن تکراریست مثلاً در طول حکومت فریدون دو مرتبه از مدّت حکومت یاد می‌کند. هم‌چنین در طول بیان حکومت زوطهماسب فردوسی دو بیت در بیان حکومت او می‌آورد. در کل با احتساب مدّت همه حکومت‌ها، حکومت‌های *شاهنامه* ۳۸۷۰ سال به‌طول انجامیده است که حدود سی‌وهشت قرن را در بر می‌گیرد که شاید بتوان آغاز آن را قرن هفده قبل از میلاد دانست [۶].

## ۲-۸-۱- شواهدی از ذکر مدّت حکومت در *شاهنامه*

### ۲-۸-۱-۱- حکومت فریدون

مدّت حکومت فریدون پانصدسال است:

بید در جهان پنج‌صدسال شاه  
به آخر بشد، ماندازو جای‌گاه  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۸۶)

نکته‌ای که در این جا باید یاد کرد این است که شاید فردوسی در طول حکومت فریدون دو مرتبه از مدّت حکومت وی یاد می‌کند شاید هم نسخه‌ای که در دست ماست، نسخه دقیق نیست. همان‌طور که یاد شد با بررسی متون به روش ساختاری می‌توان به بسیاری از اشکال‌های نسخه دست یافت.

وُرا بُد جهان سالیان پنج‌صد  
نیفکند یک روز بنیاد بید  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۶۱)



## ۲-۱-۸-۲ - حکومت زوطهماسب

حکومت زو طهماسب پنج سال بود:

به شاهی بر او آفرین خواندند

نشست از بر تخت زو پنج سال

(همان: ۱: ۳۲۷)

در جای دیگر:

چنین تا برآمد بر این پنج سال

نبودند آگه از رنج همال

(همان: ۱/۳۲۷)

## ۲-۱-۸-۳ - حکومت بهرام شاپور

پادشاهی بهرام شاپور دو هفت سال بوده است؛ یعنی چهارده سال که در این جا نیز دو

مرتبه آورده شده است:

چو شد سال آن پادشا بر دو هفت

به پالیز آن سرو یازان بخت

(همان: ۱۶/۳۵۶)

جهان دار برنا ز گیتی برفت

برو سالیان برگزشته دو هفت

(همان: ۱۶/۳۵۷)

البته در نسخه خالقی مطلق، درباره این بیت در پانوشت می‌آورد که «دوازده دست‌نویس دیگر این بیت را ندارد» (شاید همین نکته نیز کمکی برای انتخاب نسخه اصلح باشد).

### نتیجه‌گیری

بدست دادن ساختار منسجم در شاهنامه این توانایی را به پژوهش‌گر می‌دهد که در بسیاری از موارد بعضی قسمت‌های شاهنامه را که *الحاقی* تصور شده بود و در متن چاپی نیامده یا به پانوشت بخش ملحقات برده شده یا مصححان اصرار کرده‌اند که لازم است از متن حذف شود، چون در زمره قطعات الحاقیست با این الگوهای بدست آمده، بسیاری از این مشکلات را حل کند. در واقع بررسی ساختار آغاز شاهنامه به ما اجازه می‌دهد تا درک درستی از کل ساختار شاهنامه بدست دهیم. آنچه در این پژوهش مورد نظر است تبیین کلیت ساختار شاهنامه و بیان ضرورت توجه ساختاری به شاهنامه است تا بتوان درک درستی از بسیاری دست‌بردها بدست آورد و از بسیاری از دست‌بردها نیز جلوگیری به عمل آورد. ساختار شاهنامه بخش آغاز حکومت‌ها محکم و استوار است و استواری آن به‌منزله یک‌دست بودنش است.

بررسی ویژگی‌های ساختار منسجم شاهنامه فردوسی از نظر ساختار کلان شعری مبین آن است که این اثر بسیار دقیق سروده شده است. با توجه به این‌که فردوسی در شاهنامه با یک متن یک‌دست روبرو نبوده و هر یک از پادشاهی‌های اثر از متنی ضبط شده است که خود ساختاری مستقل و مشخص دارد؛ اما این منابع متعدد و مستقل در یک ساختار

منسجم بدست توانای فردوسی تبدیل شده است به متنی یک پارچه و دقیق که دارای ساختاری مشترک است. این ساختار در طول پنجاه دوره پادشاهی و حدود شست هزار بیت رعایت شده و استقلال خود را حفظ کرده است.

قوانینی در هشت الگوی مشترک که در آغاز پنجاه دوره پادشاهی تکرار می‌شود، منطق اثر را مشخص می‌سازد. این الگوها در سراسر اثر تکرار می‌شود و فردوسی در شاهنامه به این الگوها پای‌بند است. گویا این شیوه برای بیان تفکر اصلی شاهنامه به صورت خط یا رشته‌ای در خلال اثر کشیده شده و موقعیت‌های مهم را به هم پیوند می‌دهد. در طول اثر توانستیم ساختاری را ارائه دهیم که شاید این ساختار به محققان کمک کند تا بتوانند از میان نسخه‌های خطی بدست آمده بهترین نسخه را که این الگوها در آن رعایت شده، به‌عنوان نسخه دقیق‌تر انتخاب کنند و مواردی را که از این الگوها پیروی نمی‌کند یا کمتر رعایت می‌کند از میان نسخه‌های مهم کنار بگذارند. هم‌چون مواردی که با توجه به ساختار منسجم شاهنامه می‌تواند در متن باشد ولی در پانویست آمده است. در تحقیق به هشت الگو دست یافتیم که عبارت‌انداز: اولین الگویی که تکرار می‌شود، تاج‌گذاری است که در طول پنجاه دوره پادشاهی شاهنامه طبق یک ساختار منسجم به نحوه تاج‌گذاری پادشاهان اشاره می‌کند. در شاهنامه شست و دو مرتبه از تاج‌گذاری و بر تخت نشستن سخن می‌رود. همه پادشاهان تاج‌گذاری می‌کنند اما پادشاهانی که از اهمیت بیشتری برخوردارند دو مرتبه تاج بر سر می‌گذارند و در میان پادشاهان، پادشاهانی وجود دارند که حکومت‌های کوتاهی در میان این کلان حکومت‌ها دارند.

دومین الگویی که در شاهنامه تکرار می‌شود در آداب جلوس است که پادشاه به محض نشستن بر تخت، گروهی از بزرگان را به انجمن خود دعوت می‌کند تا منشور حکومت خود را در حضور آنان مطرح کند. بیست و یک حکومت را می‌توان ذکر کرد که پادشاهان در آن گروهی را که در جامعه اهمیت بیشتری دارند در یک مجلس جمع می‌کنند. گروه دعوت شوندگان تشکیل شده بود از موبدان، نام‌داران، بخردان و بزرگان، سال آزموده‌ردان، مهتران و ایرانیان اما مهم‌ترین گروه در این میان موبدان و بخردان هستند که بیش‌ترین بسامد را در این الگو دارند. معمولاً پادشاهان بعد از انجمن کردن موبدان و بزرگان برای آن‌ها سخن می‌گفتند. حدود سی و نه پادشاه به محض نشستن بر تخت سخن‌رانی می‌کنند بیست و دو پادشاه با لفظ «چنین گفت» و چهار پادشاه با «منم گفت»، نرسی از کردگار جهان یاد می‌کند و پسرش اورمزد با «آفرین کردگار»، بعضی نیز با مژده‌دادن و چنین پاسخ دادن و گفت و همی گفت. سی و شش پادشاه در آغاز پادشاهی به بیان اهداف خود می‌پردازند و برای حکومت خود منشور نامه‌ای می‌آورند. در بیش‌تر موارد یکی

از مهم‌ترین اهداف پادشاه داد و دهش کردن است. بیست و دو پادشاه حکومت خود را با نام خدا آغاز می‌کنند و حکومت خود را فره ایزدی می‌دانند و پادشاه را نماینده یزدان بر روی زمین و پادشاهی را مؤید به تأیید الهی و فره ایزدی می‌دانند. بیش‌تر پادشاهان در شاهنامه دارای فره ایزدی هستند و در آغاز حکومت این فره به آن‌ها داده می‌شود به باور ایرانیان هر شهریار تازمانی که فره ایزدی با اوست، در کام‌گاری و شکوه می‌تواند فرمان براند. اما اگر فره از پادشاه دور شود هم او گرفتار می‌شود هم ایران و ایرانی. در بیست و یک دوره پادشاهی پس از پایان سخنرانی پادشاه، بزرگان بر پادشاه آفرین می‌خوانند. در یازده مورد از کلمه آفرین خواندن یاد می‌کنند اما بعد از سخنان اردشیر ششونندگان از گفتارش آرام می‌یابند و بعد از سخنان نوشین‌روان، ششونندگان در اندیشه فرو می‌روند و در چهار مورد مخاطبان از خدا یاد می‌کنند. فردوسی در شاهنامه چهل و نه مرتبه از مدت حکومت هر یک از پادشاهان یاد می‌کند در واقع فردوسی حکومت هر پادشاه را در یک بیت می‌آورد. پنجاه حکومت شاهنامه حدود سی و هشت قرن طول می‌کشد و با احتساب آن اولین پادشاهی شاید به قرن هفده قبل از میلاد باز گردد.

### پی‌نوشت‌ها

۱. پادشاهانی که مجلس دارند عبارت‌اند از: ۱- طهمورث (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۳۵)؛ ۲- فریدون (همان: ۱/۸۹)؛ ۳- نوذر، نوذر در این انجمن به دینار دادن اکتفا می‌کند (همان: ۲۸۵/۱)؛ ۴- کی‌قباد (همان: ۱/۳۴۵)؛ ۵- بهمن (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۴۷۱)؛ ۶- داراب (همان: ۵/۵۱۶)؛ ۷- دارا (همان: ۴/۵۲۹)؛ ۸- شاپور (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/۲۴۳)؛ ۹- اورمزد شاپور (همان: ۶/۲۵۵)؛ ۱۰- بهرام اورمزد (همان: ۶/۲۶۳)؛ ۱۱- بهرام بهرام (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/۲۶۹)؛ ۱۲- نرسی (همان: ۶/۲۸۱)؛ ۱۳- اردشیر نیکوکار، با لفظ «ایرانیان را بخواند» آمده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/۳۴۵)؛ ۱۴- شاپور شاپور (همان: ۶/۳۴۹)؛ ۱۵- بهرام گور (همان: ۶/۴۱۶)؛ ۱۶- نوشین‌روان (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/۹۰)؛ ۱۶- پیروز یزدگرد (همان: ۷/۱۵)؛ ۱۷- بلاش پیروز (همان: ۷/۳۱)؛ ۱۸- نوشین‌روان (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/۸۷)؛ ۱۹- خسرو پرویز با جمله «گران‌مایگان را همه خواندند» آمده است (همان: ۸/۳)؛ ۲۰- شیرویه، با جمله «برفتند گوینده ایرانیان» (همان: ۸/۳۲۳)؛ ۲۱- اردشیر شیروی، با جمله «از ایران برفتند برنا و پیر» آمده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۸، ۳۷۷).
۲. این سی و شش پادشاه عبارت‌اند از: ۱- هوشنگ، «چنین گفت» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۹)؛ ۲- طهمورث، «چنین گفت» (همان: ۱/۳۵)؛ ۳- جمشید، «منم گفت» (همان: ۱/۴۱)؛ ۴- منوچهر، «منم گفت» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۶۱)؛ نوذر منشور ندارد و می‌گوید: برین بر نیامد بسی روزگار که بیدادگر شد سر شهریار (همان: ۱/۲۸۵)؛ ۵- لهراسب، «چنین گفت» (همان: ۵/۴)؛ ۶- گشتاسب، «منم گفت» (همان: ۵/۷۸)؛ ۶. بهمن با «چنین گفت» آغاز می‌کند اما از

کاراسفندیارمی گوید (همان: ۴۷۱/۵؛ ۷- همای، «مژده داد» (همان: ۴۸۷/۵؛ ۸- داراب، «چنین گفت» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۵۱۶؛ ۹- دارا، «گفت» (همان: ۵۲۹/۵؛ ۱۰- اسکندر، «گفت» (همان: ۳/۶؛ ۱۱- اردشیر، «چنین یاد کرد» (همان: ۱۹۳/۶؛ ۱۲- شاپور، «چنین گفت» (همان: ۶/۲۴۳؛ ۱۳- اورمزد شاپور، «چنین گفت» (همان: ۶/۲۵۵؛ ۱۴- بهرام اورمزد، «چنین داد پاسخ» (همان: ۶/۲۶۳؛ ۱۵- بهرام بهرام، «چنین گفت» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/۲۶۹؛ ۱۶- بهرام بهرامیان، «چنین گفت» (همان: ۶/۲۷۵؛ ۱۷- نرسی، «بدانید» (همان: ۶/۲۸۱؛ ۱۸- اورمزد بزرگ، هیچ کلمه خاصی به کار نمی برد (همان: ۶/۲۸۵؛ ۱۹- اردشیر نیکوکار، «چنین گفت» (همان: ۶/۳۴۵؛ ۲۰- شاپور شاپور، «چنین گفت» (همان: ۶/۳۲۹؛ ۲۱- بهرام شاپور، «چنین گفت» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/۳۵۵؛ ۲۲- یزدگرد بزه گر، «چنین گفت» (همان: ۶/۳۶۱؛ ۲۳- بهرام گور، «چنین گفت» (همان: ۶/۴۱۷؛ ۲۴- یزدگرد بهرام، «چنین گفت» (همان: ۳/۲۵؛ ۲۵- پیروز یزدگرد، «چنین گفت» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۵/۷؛ ۲۶- بلاش پیروز، «گفت» (همان: ۳۱/۷؛ ۲۷- قباد، «گفت» (همان: ۵۱/۷؛ ۲۸- نوشین روان، «چنین گفت» (همان: ۱۷/۸۹؛ ۲۹- هرمزد نوشین روان، «دگرگفت» (همان: ۱۷/۴۶۷). ۳۱- خسرو پرویز، «چنین گفت» (همان: ۳/۳۱- ۳۱- شیرویه، «چنین داد پاسخ» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸/۳۲۳؛ ۳۲- اردشیر شیروی، «چنین گفت» (همان: ۱۸/۳۷۷) فرایین (-همی گفت- او مربوط به پادشاهی خود و فرزندش است؛ ۳۳- پوران دخت، «چنین گفت» (همان: ۱۸/۳۹۳؛ ۳۴- آرم دخت، «چنین گفت» (همان: ۱۸/۳۹۹؛ ۳۵- فرخ زاد، «منم گفت» (همان: ۸/۴۰۳؛ ۳۶- یزدگرد «چنین گفت» (همان: ۱۸/۴۱۰).

۳. پادشاهانی که منشور دارند: ۱- هوشنگ، سه بیت (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۹؛ ۲- طهمورث، چهاربیت (همان: ۱/۳۵؛ ۳- جمشید، دوبیت (همان: ۱/۴۱؛ ۴- منوچهر، نوزده بیت (همان: ۱/۱۶۱)؛ ۵- لهراسب، یازده بیت (نخستین سخن لهراسب با نخستین سخن شاهان دیگر متفاوت است و نوع برخورد بزرگان با مسأله پادشاهی وی نیز با دیگر شاهان فرق دارد) (همان: ۵/۵-۴)؛ ۶- گشتاسب، پنج بیت (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۷۸؛ ۷- بهمن، بیست و سه بیت (همان: ۵/۴۷۲-۴۷۱)؛ ۸- همای، پنج بیت (همان: ۵/۴۸۷؛ ۸- داراب، شش بیت (همان: ۵/۵۱۶-۵۱۵؛ ۹- دارا، هفت بیت (همان: ۵/۵۲۹-۵۳۰)؛ ۱۰- اسکندر، انجمن ندارد ولی در نه بیت منشور حکومت خود را بیان می کند (همان: ۳/۶) آیا به گفته خالقی مطلق: «همین سخنان را در دهان اسکندر گذاشتند تا مشروعیت او را به عنوان شاه ایرانی کامل کرده باشند» (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۹۶). (آیا توجه به یک ساختار مشترک باعث شده است که برای اسکندر نیز متن منشور حکومت بیاورند؟) ۱۱- اردشیر، هشت بیت (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۹۳/۶-۱۹۴)؛ ۱۲- شاپور، پنجاه و سه بیت (همان: ۶/۲۴۳-۲۴۵) (از میان منشورهای حکومت بلندترین منشور به شاپور اختصاص دارد البته این با توجه به نسخه خالقی مطلق است)؛ ۱۳- اورمزد شاپور، بیست و یک بیت (همان: ۶/۲۵۵-۲۵۶؛ ۱۴- بهرام اورمزد، نوزده بیت،

(همان: ۶، ۲۶۳-۲۶۴)؛ ۱۵- بهرام بهرام، هفده بیت، (همان: ۶/۲۶۹-۲۷۱) ۱۶- بهرام بهرامیان، چهار بیت، (همان: ۶/۲۷۵)؛ ۱۷- نرسی، نه بیت، (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۶/۲۸۱-۲۸۲)؛ ۱۸- اورمزد بزرگ، هجده بیت (همان: ۶، ۲۸۵-۲۸۶)؛ ۱۹- اردشیر نیکوکار، سه بیت، (همان: ۶/۳۴۵)؛ ۲۰- شاپور شاپور، بیست و یک بیت، (همان: ۶/۳۴۹-۳۵۰)؛ ۲۱- بهرام شاپور، هفده بیت، (همان: ۶/۳۵۵-۳۵۷)؛ ۲۲- یزدگرد بزه‌کار، دوازده بیت، (همان: ۶/۳۶۱-۳۶۲)؛ ۲۳- بهرام گور، سه بیت (همان: ۶/۴۱۵)؛ ۲۴- یزدگرد بهرام، نه بیت (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷، ۴-۳)؛ ۲۵- پیروز یزدگرد، ده بیت (همان: ۷/۱۵-۱۶)؛ ۲۶- بلاش پیروز، پانزده بیت (همان: ۷/۳۱-۳۲)؛ ۲۷- قباد، بیست بیت، (همان: ۷/۵۱-۵۲)؛ ۲۸- نوشین‌روان، چهل و هفت بیت، (همان: ۷/۸۸-۹۱)؛ ۲۹- هرمزد نوشین‌روان، سی و هشت بیت (همان: ۷/۴۶۶)؛ ۳۰- خسرو پرویز، ده بیت (فردوسی، ۱۳۸۶: ۸/۳-۴)؛ ۳۱- شیرویه، سه بیت، (همان: ۸/۳۲۳)؛ ۳۲- اردشیر شیروی، پنج بیت (همان: ۸/۳۷۷)؛ ۳۳- پوران‌دخت، چهار بیت (همان: ۸/۳۹۳)؛ ۳۴- آرم‌دخت، چهار بیت (همان: ۸/۳۹۹)؛ ۳۵- فرخ‌زاد، چهار بیت (همان: ۸/۴۰۳)؛ ۳۶- یزدگرد، نه بیت (همان: ۸/۴۱۰-۴۱۱).

۴. در این بخش فقط به ذکر و شماره جلد و صفحه اکتفا می‌شود: ۱- هوشنگ (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۹)؛ ۲- جمشید (همان: ۱/۴۱)؛ ۳- فریدون، درباره فریدون از «پرستیدن مهرگان دین اوست» یاد می‌کند (همان: ۱/۸۹)؛ ۴- منوچهر (همان: ۱/۱۶۱)؛ ۵- نوذر، با نام یزدان آغاز نمی‌کند و بیدادگر می‌شود (همان: ۱/۸۵)؛ ۶- لهراسب، (همان: ۵/۵)؛ ۷- گشتاسب، خود را یزدان پرستنده شاه می‌نامد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۷۸)؛ ۸- داراب، تاج را ودیعه‌الهی می‌داند (مرا تاج یزدان به سر بر نهاد) (همان: ۵/۵۱۱)؛ ۹- اسکندر، ایزد را در جهان پیروزگر می‌داند (همان: ۳/۱۰)؛ ۱۰- اردشیر (همان: ۶/۱۹۳)؛ ۱۱- شاپور (همان: ۶/۲۴۴)؛ ۱۲- اورمزدشاپور (همان: ۶/۲۵۵)؛ ۱۳- بهرام بهرام، (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/۲۶۹)؛ ۱۴- بهرام بهرامیان، از «دادگر یک خدای» نام می‌برد (همان: ۶/۲۷۵)؛ ۱۵- نرسی (همان: ۶/۲۸۱)؛ ۱۶- اورمزد نرسی، با «آفرین بر کردگار» آغاز می‌کند (همان: ۶/۲۸۵)؛ ۱۵- شاپور شاپور (همان: ۶/۳۴۹)؛ ۱۶- بهرام شاپور، (همان: ۶/۳۴۹)؛ ۱۷- یزدگرد بزه‌گر (همان: ۶/۳۶۱)؛ ۱۸- بهرام گور، (همان: ۶/۴۱۷)؛ ۱۹- پیروز یزدگرد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/۱۵)؛ قباد (همان: ۷/۵۲)؛ ۲۰- نوشین‌روان (همان: ۷/۸۸)؛ ۲۱- هرمز نوشین‌روان (همان: ۷/۴۶۶)؛ ۲۲- خسرو پرویز (همان: ۷/۴۶۷)؛ ۲۳- شیرویه (همان: ۸/۳۲۴)؛ ۲۴- اردشیر شیروی، (همان: ۸/۳۷۷).

۵. بنگرید: ۱- منوچهر (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۶۳)؛ ۲- لهراسب (همان: ۵/۵)؛ ۳- اردشیر بابکان (همان: ۶/۱۹۴)؛ ۴- اسکندر (همان: ۶/۴)؛ ۵- شاپور (همان: ۶/۲۴۵)؛ ۶- اورمزد شاپور (همان: ۶/۲۵۶)؛ ۷- بهرام اورمزد (همان: ۶/۲۶۳)؛ ۸- اورمزد بزرگ (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/۲۸۷)؛ ۹- شاپور شاپور (همان: ۶/۳۵۰)؛ ۱۰- بهرام گور (همان: ۶/۴۱۵)؛ ۱۱- بلاش (همان: ۷/۳۲)؛ ۱۲- قباد (همان: ۷/۵۳)؛ ۱۳- نوشین‌روان (همان: ۷/۹۲)؛ ۱۴- هرمزد نوشین‌روان (همان: ۷/۴۶۸)؛ ۱۵-

خسرو پرویز (همان: ۴/۷)؛ ۱۶- شیرویه (همان: ۸، ۳۲۳)؛ ۱۷- اردشیر شیروی (همان: ۳۷۸/۸).

۶- برای آگاهی از دوران حکومت‌داری در شاهنامه بنگرید به: ۱- هوشنگ چهل‌سال (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۹)؛ ۲- طهمورث سی‌سال (همان: ۱/۳۷)؛ ۳- جمشید هفتصد سال (همان: ۱/۵۲)؛ ۴- ضحاک هزارسال (همان: ۱/۵۵)؛ ۵- فریدون پانصد سال (همان: ۱/۸۶)؛ ۶- منوچهر صد و بیست سال (همان: ۱/۱۶۱)؛ ۷- نوذر هفت‌سال (همان: ۱، ۲۸۹ پانوش) (این دوره از مواری است که به نظر نگارنده صددرصد باید داخل متن باشد). ۸- زوطهماسب پنج‌سال (همان: ۱/۳۲۷) و حکومت‌داری گرشاسب که در تصحیح خالقی مطلق در شمار پادشاهی‌ها نیامده نه سال است (همان: ۱/۳۳۱ پانوش)؛ ۹- کی‌قباد صدسال (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۳۵۷)؛ ۱۰- کی‌کاوس صد و بیست‌سال (همان: ۳/۲)؛ ۱۱- کی‌خسرو شصت‌سال (همان: ۴/۱۷۲)؛ ۱۲- لهراسب صد و بیست‌سال (همان: ۳/۵)؛ ۱۳- گشتاسب صد و بیست‌سال (همان: ۵/۴۶۶)؛ ۱۴- بهمن شصت‌سال (همان: ۵/۴۷۱)؛ ۱۵- همای سی‌و دو سال، (همان: ۵/۵۱۱)؛ ۱۶- داراب دوازده‌سال (همان: ۵/۵۲۵)؛ ۱۷- دارا چهارده‌سال (همان: ۵/۵۲۹)؛ ۱۸- اسکندر چهارده‌سال (همان: ۱۶ پانوش ۱۲۸)؛ ۱۹- اشکانیان دو بیست و هشتاد و دو سال؛ اردشیر بابکان چهل و دو سال (همان: ۱۶/۲۳۶)؛ ۲۰- شاپور سی‌سال، (همان: ۱۶/۲۴۹)؛ ۲۱- اورمزد شاپور یک‌سال و چهار ماه (همان: ۱۶/۲۵۵)؛ ۲۲- بهرام اورمزد سه‌سال و سه‌ماه (همان: ۱۶/۲۶۶)؛ ۲۳- بهرام بهرام نوزده‌سال (همان: ۱۶/۲۶۹)؛ ۲۴- بهرام بهرامیان چهار ماه (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۶/۲۷۵)؛ ۲۵- نرسی نه‌سال (همان: ۱۶/۲۸۲)؛ ۲۶- اورمزد نرسی نه‌سال (همان: ۱۶/۲۸۷)؛ ۲۷- شاپور ذوالاکتاف هفتادسال (همان: ۱۶/۳۳۷)؛ ۲۸- اردشیر نیکوکار ده‌سال (همان: ۱۶/۳۴۶)؛ ۲۹- شاپور شاپور پنج‌سال و چهار ماه (همان: ۱۶/۳۵۱)؛ ۳۰- بهرام شاپور چهارده‌سال (همان: ۱۶/۳۵۶-۳۵۷)؛ ۳۱- یزدگرد بزه‌گر بیست‌سال (همان: ۱۶/۳۶۱)؛ ۳۲- بهرام گور شصت‌سال (همان: ۱۶/۶۱۳)؛ ۳۳- یزدگرد بهرام گور هجده‌سال (همان: ۱۷/۴)؛ ۳۴- هرمزد یزدگرد یک‌سال (همان: ۹/۷)؛ ۳۵- پیروز یزدگرد بیست و هفت‌سال (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/۱۵)؛ ۳۶- بلاش پیروز چهارسال (همان: ۱۷/۳۱)؛ ۳۷- قباد چهل‌سال (همان: ۱۷/۸۱)؛ ۳۸- نوشین‌روان چهل و هشت‌سال (همان: ۱۷/۸۷)؛ ۳۹- هرمزد دوازده‌سال (همان: ۱۷/۴۶۵)؛ ۴۰- خسرو پرویز سی و هشت‌سال (همان: ۱۸/۳۱۸ و ۳۳۶)؛ ۴۱- قباد شیرویه هفت‌ماه (همان: ۱۸/۳۱۹)؛ ۴۲- اردشیر شیروی یک‌سال (همان: ۱۸/۳۷۷)؛ ۴۳- فرایین پنجاه‌روز (همان: ۱۸/۳۸۵)؛ ۴۴- بوران‌دخت شش‌ماه (همان: ۱۸/۳۹۵)؛ ۴۵- آرم‌دخت چهارماه (همان: ۱۸/۴۰۰)؛ ۴۶- فرخ زاد یک‌ماه (همان: ۱۸/۴۰۴)؛ ۴۷- یزدگرد شهریار بیست‌سال (همان: ۱۸/۴۰۹).

## فهرست منابع

- اسکولز، رابرت. (۱۳۷۹). *درآمدی بر ساختار گرایبی در ادبیات*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: آگاه.
- ایگلتن، تری. (۱۳۸۰). *پیش در آمدی در نظریه ادبی*، ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- *اوستا*. (۱۳۸۱). گزارش ابراهیم پورداود، تهران: اساطیر.
- *یشت‌ها*. (۱۳۷۷). ترجمه ابراهیم پور داود، تهران: اساطیر.
- پور داود، ابراهیم. (۱۳۵۶). *فرهنگ ایران باستان*، تهران: دانش گاه تهران.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۲). *گل رنج های کهن*، به کوشش علی دهباشی، تهران: مرکز.
- دریاباری، سید محمد زمان. *حقوق شهروندی از عهد باستان تا امروز*، اینترنت.
- دوست‌خواه، جلیل. (۱۳۸۰). *حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها*، تهران: آگاه.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۷۸). *از رنگ گل تا رنج خار*، (شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه)، تهران: علمی فرهنگی.
- سلیمانی، فرهاد و احمد فولادی و مهناز، سلیمانی، هوشمند، صدیقه "خابه های پادشاهان در شاهنامه"
- صفی‌نیا، نصرت. (۱۳۸۳). *خطبه‌ها و اندرزهای شاهان*، تهران: هورآفرین.
- صفی‌نیا، نصرت. (۱۳۹۵). *آیین سوگواری در شاهنامه فردوسی*، تهران: هورآفرین.
- عارفی، لیلا و غلامعلی زارع. (۱۳۹۰). «*تحلیل محتوایی سخنان پادشاهان در شاهنامه فردوسی*»، دانش‌گاه پیام‌نور مازندران، *پایان نامه*.
- علی اصغری، محمود. (۱۳۹۵). *ساختار سیاسی شاهنامه فردوسی*، تهران: هورآفرین.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳). *شاهنامه*، ژول مول، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). *شاهنامه*، براساس چاپ مسکو به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی‌مطلق، تهران: دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- قیصری، ابراهیم. (۱۳۹۵). «*وصایای پادشاهان در شاهنامه*»، *مجموعه مقالات همایش آغاز هزاره دوم شاهنامه*، با نظارت، محمد راشد محصل.
- محمودی، علی اصغر. (۱۳۹۵). *شاهنامه ساختار و قالب* (ساختار سیاسی شاهنامه



- فردوسی)، تهران: اختر.
- مالمیر، تیمور. (۱۳۹۱). «ساختار فنی شاهنامه» کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، بهار و تابستان، شماره ۱۶، صص ۱۹۹-۲۲۵.
  - مالمیر، تیمور و سعید امامی. (۱۳۹۱). پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانش‌گاه کردستان، محمدزاده، مریم، علی رضانی و رسول عبادی. (۱۳۹۳). «منشور سلطنت و خطبه پادشاهان ایران باستان» (با تأملی در شاهنامه، تاریخ طبری، غرراخبار ملوک الفرس، پژوهش‌نامه ادبی حماسی، دوره ۱۰، شماره ۱۸، صص ۱۱۵-۱۴۴).
  - محمدی‌نژاد، علی. (۱۳۹۰). «بررسی محتوایی سخنان آغازین شاهان در شاهنامه فردوسی»، دانش‌گاه لرستان - دولتی وزارت علوم، پایان‌نامه.
  - هانزن، کورت هاینریش. (۱۳۷۴). شاهنامه فردوسی؛ ساختار و قالب، ترجمه کی کاوس جهان‌داری، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
  - یوسفی آب‌گرم، بررسی ساختار مرگ شخصیت‌ها در دوره‌های اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه فردوسی (پایان‌نامه).